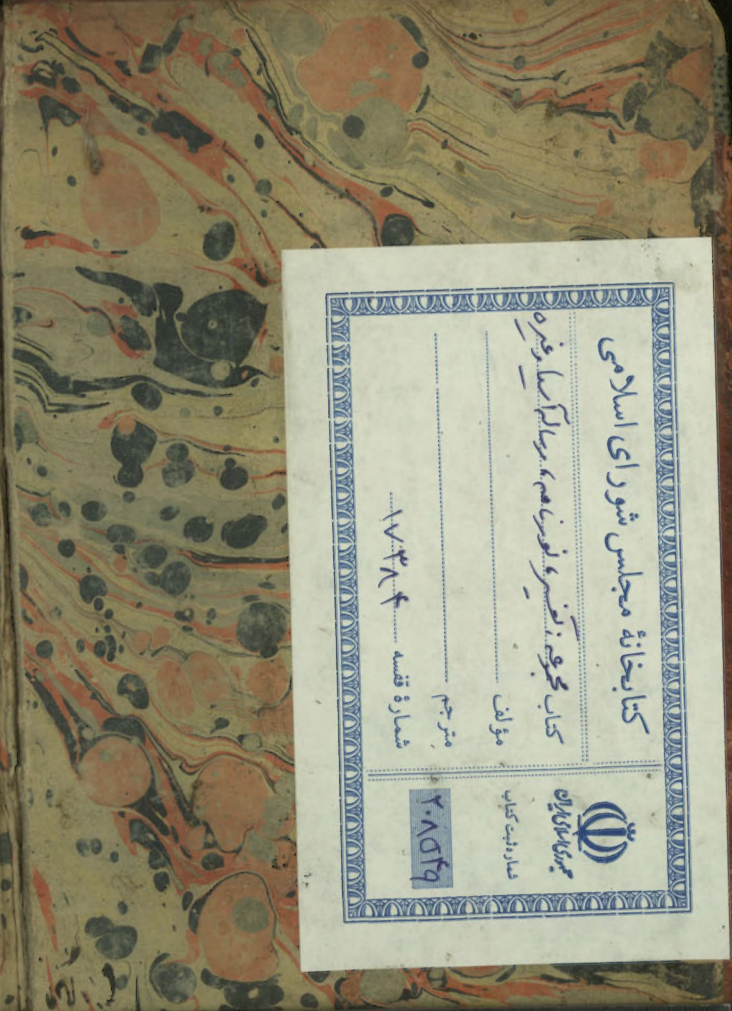


کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۷۳۸۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب مجروح: تفسیر و لغت نامه، رساله‌های سیاسی و غیره	
مؤلف	
مترجم	
شماره قفسه	۱۷۴۸۴
بیمه‌نامه ملی ایران	
صادر شد کتاب	۲۰۸۵۴۹



۱۷۳۸۲
۲۰۸۵۴۹




کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب مجروح: تفسیر و لغت نامه، رساله‌های سیاسی و غیره
مؤلف
مترجم
شماره قفسه ۱۷۴۸۴
بیمه‌نامه ملی ایران
صادر شد کتاب ۲۰۸۵۴۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب مجروح: تفسیر و لغت نامه، رساله‌های سیاسی و غیره
مؤلف
مترجم
شماره قفسه ۱۷۴۸۴
بیمه‌نامه ملی ایران
صادر شد کتاب ۲۰۸۵۴۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب مجروح: تفسیر و لغت نامه، رساله‌های سیاسی و غیره
مؤلف
مترجم
شماره قفسه ۱۷۴۸۴
بیمه‌نامه ملی ایران
صادر شد کتاب ۲۰۸۵۴۹



کتابخانه مجلس شورای اسلامی
کتاب مجروح: تفسیر و لغت نامه، رساله‌های سیاسی و غیره
مؤلف
مترجم
شماره قفسه ۱۷۴۸۴
بیمه‌نامه ملی ایران
صادر شد کتاب ۲۰۸۵۴۹



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

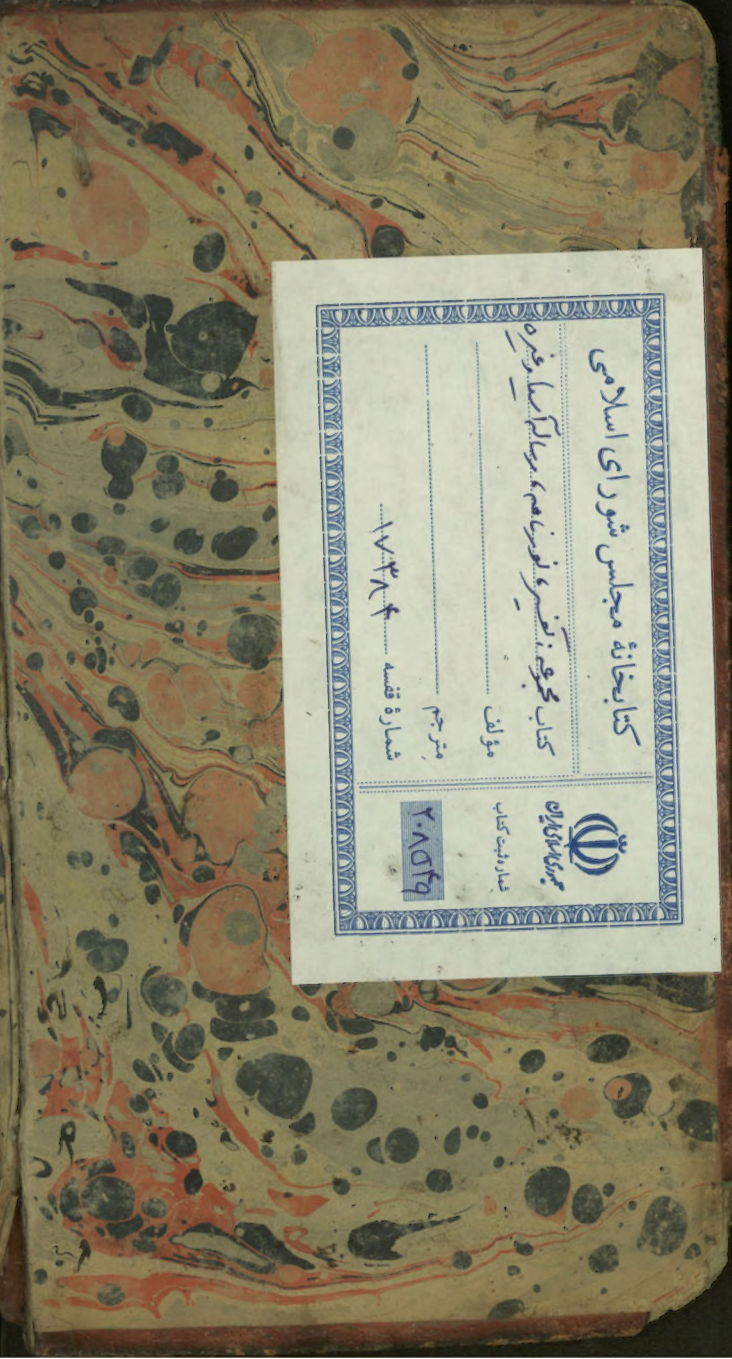
کتاب مجروح: تفسیر و تفسیر نامه رسالت اسلامیه

مؤلف: _____

مترجم: _____

شماره قفسه: ۱۷۳۸۴

۲۸۵۷۹



۱۷۳۸۴
۲۸۵۷۹

در این کتاب از او است
که بر سر نهاده و یا بهشت کوه
سید احمد از جوار بلوکه است
و به بهشتی اندر قطع میدان
بو یک عمر علی عثمانی
نقد است بعد از عبدالحق
که است جوابی که نه جفت نبی که پان
بود اندر ۲ بود عایینه
حقیقه حسن نظر بود
از این کتاب با از هم را
از قدس الا بصیر و هوید
الا بصیر و هوید
و ما فی صفه صفه
صیوره انعام انما منافق
غده ماه حجب بود صد
انصاف و صاف
روز و شب اول

بسم الله الرحمن الرحيم
 بنام خدای سیرا و انری پرستش از جنج نیک خلق بخشد و بر خود و
 حیات از جنج بخشد و بر ایشان به بقا و محافظت از افات یمن
 و بر نیایع او و در هر وقت مقلد سیرت است از خانه غیب که
 در پیشگاه خداوند علیه السلام اطلاع داده بعد از آن که جبرک علیه السلام
 بر ایشان ظاهر شده و خبر خدا و رسول که با و قوت ندارد و بعضی
 از آنها در پیشگاه خداوند که اسم قرآن است و در حقایق خود که نامی
 از نامهای الهی و کونین هم سوره سن و حدیث آن الله تعالی است
 قبل از آن خلق اسموات و الارض و باقی عالم تا پیدا این قول میکند و
 نفسی که در او آمده که رفت نام حضرت مسالک علیه السلام و سلمه
 و در قرآن واقع شده یکی است و آنکه از بیت مراد است و بیکوینید
 تا کنید این سخن میکند صد و در آنکه بنفیا اسم آفریننده است
 و بر او که با ایشان بر خیزد قیامت و سیرت پس عبادت است از سر او
 با حجاب اهل بیت و در هر آنکه در دستم بهین بنو حبيب و البر مطهر او
 بوضعی بعضی بر ایشان که معنی او با ایشان است بفتله و سیرت اصل
 یا ایشان بود که بر آنکه در دستم بهین بنو حبيب و البر مطهر او
 قدس است از الله در حقیقت آن است که کلام عربی از کلام عربی
 میکند و آنچه در خلقت لها انی نعمانی فیها فی و قدس و سیرت باشد که در حقیقت

ایشان

ایشان بکلمه ما باشد و ان تقول که که گفت ایشان است
 مخاطب با ایشان حضرت مسالک علیه السلام که صفت کمال
 ایشان است و آنحضرت سیرت ثابت است و می نماید آن کلامه سیرت
 باشد یعنی با سیرت ایشان است و آن سیرت و در آنکه بعضی است
 حرف بود و دیگر باید دانست که از صیغه حرفی سیرت است
 اعتناء الیه هست که میاز بر و سیرت او توقیف بسیار است و در حرف
 دیگر به حال ندارد و لا جرم مخصوص حضرت حجت که عدالت حق
 خود در هر طریق توحید و خود در هر یک شریعت و اختصاص باشد
 تر است مرتبه اعتناء در هر یک حال که در اختصاص توحید از
 همه ممکن است از در مقام جمیع بدین فضیلت مخصوص
 افضل از همه محو کلام سابقه را در هر یک از فضیلت قلبی است
 پس امتیاز من توان نمود و فلان است لشکر و از هر یک
 قلبی لشکر زن و من در جامع الاصول از هر یک ترمیم و برایت
 انوار من مالک هر یک از الله علیه را و در هر یک حضرت سیرت
 علیه السلام و علم فرمود که لشکرش قلبی قرآن است
 و هر یک پس بخواند و بنویسد از برای وی در قرآن و قرآن

نویسد و این سوخته را هم گویند که تمام میگرداند بر خوانند خود شکوای هر
دو سرفراز عید خوانند که دفع گرداند از همه بدیها و فواید نیز
نامند که دو آنگ که عید هر یار آورده اند که کفار مکه میلقه ای
بجمل تو فرستاده خلی میگویند و بر حق نهادند و کسب ای بسند
و آنکه از این حکم بحق قرآن حکم یاجم کنند بحق خداوند حکم است آنکه
بد و سستی که بشکری شبیه بمن است و از فرستاده کاف
بسوی از آن فرستاده کار بود علی صراط مستقیم بر راه است
توحید است تا تو فرستاده بشد بطریق استقامت که از جهت
موصول مقصد تنزیل نور قرآن فرستاده غالب است و جعفر
رحمه الله بنصب لایم خوانند یعنی قرآن از فرستاده قوی در ملک
الرحیم هر یک بر خود خود از فرستاده شد کار نشد و
یابیم کنی و بر سنان از عکایا صافی قوی ما اند و کرمی را کیم
کرده شد اند آبا و هم شد نزد یک ایشان بسبب دوری
در زمان قهرت یابیم کنی ایشان را با هم کیم کرده شد اند
اند از دوری ایشان در زمان اسماعیل علیه السلام فریم غافل
بایشان بخبر زندان ملک حق القواد بد سستی که در دست شد

بعاد

بعاد به علی که فریم بر سستی کافان کامل از سلا زمان بخیر
نهادن از حاتم بن الحنفه و الناس اجمعین فهم لا یؤمنون
بسر ایشان عید کردند نامزد شد خلی میگویند است
ایشان بر کفر عید کردند باز مشرک کشته بشوند چون ابو جبر و اخوان
او اینا جعلا بد و سستی که اگر کیم فریم غلامان در کرم
ایشان غلاما خدی آن غلاما پیوسته شد از انوار قات
بدن خندان ایشان و می کند که در سبب جعلا بد فریم
بسر ایشان سر هر هوا مانده کاند و چشم بر سر نهان
کنند کان تمیز کرده مشرک را از اجماعی که غلاما بر کرم شد
آورده اند که ابو جبر بسو کند خورده که اگر سبب بر اصد الله
وسلم در نماز یافت و سر بر او او را بشکند و زی بد کند
حضرت صدی الله علیه وسلم نماز میکند و این سستی بر داشت
و نه وی آمد چون دست بالا کرد بروی رند در کرم وی جبر شد
و سنگ بر دست وی چسبید که در دست بماند و این آیت که
ایشان را یار داشتیم بنا خد معبود ما را باز داشتیم بشوند کوبند
قوم بنی مخزومی بجهنم بسیار دیت او را از کرم و مخزومی دیگر گفت
من بروم و محمد علیه السلام را چن بین بسند یکشم چون بنزدیک حضرت

شماره اول که گفتیم بنقصان است و این است که با این و قابل ذکر است
از جهت استبعاد کار بود و دعوی ایشان را وضع شد و کافران
بودند ایشان را و تنگنا را با بود و ایشان و نقد امیر و اسب
کفر ایشان و دشواری آنها را ایشان بود و این است که نشانی خود
و با ایشان نسبت کرد که این که تنگنا را از گفته خود و دعوی خود
باز و اسبق تر گفتیم و گفتیم ایشان را که این که تنگنا را از گفته خود
و پسند شما را از ما عذاب الیم یعنی شکسته در ناکه قاتل طائر که معلوم
گفتند بفرمان که فالیک شما ایشان است یعنی نسبت شوی عقیدت و حال
بد شما انقضای شد است و در عین شما و قوت شما بر شما مستوان
آن که در کرم جواب شرط حلف که شد شد و شرط با تو عهد با تو عهد
الحدیب یعنی اگر وعظ و بند و هم فلا بد میگوید با او از شوم بداند
و قوت و عفت را بر سبب ما بداند با آنکه ما سبب است شما را که کمال
رحمت و جفا را باید با آنکه بدیدیم ما را شما وعید و تهدید می کنید
ساز کردن و عذاب الیم یعنی شما را که میگویند و تهدید می کنید
بلکه شما وعید که عادت شما از حد گذشتند و از حد گذشتند
رسید است شما را شوی یا از حد گذشتند و در عین است و در عین است
با سبب و تنگنا را که و حد را بر سبب گفتی و مردم میدانند که او بر سبب است
میکنند ملک و دعوی اعتماد کردی و بر سبب مردم اقدام نکردی و روی

شعرون

شعرون بر سبب که ای ملک من نشویدم که و کسی سبب را بر نند که کرده جیب
ایشان را سبب چیست ملک گفت ایشان دعوی میکنند که غیر شما حدی
است شعرون از روی تو فرمود که بگو تا ایشان حاضر کردند که گفتند
ایشان را عجب کردند ملک از نزد ایشان را حاضر کردند که شعرون
در بند و در بند نشینند و شعرون گفت ایشان را که ای بر سبب
گفتند ایشان را که اگر از یک کار زمین اسباب است شعرون گفت
شما جدی سازد و حوریان گفتند که خدای ما تا این را بنیاد کرد
از ملک التماس کرد تا این را حاضر کردند شعرون فرمود حوریان را که
خود را بگوید که تا این را بنیاد کرد ایشان را عاقلان و اهل لابینان
شعرون گفت ما نیز از حد گذشتیم و خود را حوریان را که میگویند شعرون
ملک است گفت که ای شعرون تو نمیدانی که خدای ما نمی بیند و نمی
شود و بر سبب چیز گذشتند و شعرون دیگر گفت که خدای
شما را بگوید که توان کرد حوریان گفتند که خدای ما قاطع است در هر که
زند که اندک شعرون گفت اگر خدای شما را بر تو نند کند ما حد
ایمان را بگویم و بد و کرم بس و خیر ملک است محبت و روش که کرد
است شما را عاقلان آن دختر زنده شود حوریان را که در حد گذشتند
شد ملک با قوم ایمان آوردند و بر سبب دیگر قصد بفرمان و حوران

من جنس بشر است و لشکری از لشکریان آن که در آنجا بودند
ناله و پیستایند و مادر و پدر و برادر و خواهر و برادر
در محله که در آنجا بودند و فرشته که آن حضرت را بر عیبه السلام است
و در این کلام است که لا کون قوی ایضا حضرت شمر است
محله که آنجا بودند و در این کلام است که بنوعی حضرت مصطفی علیه
علیه السلام و کمالنا از این و بنوعی ما من این یعنی فرستادند
یکی یعنی حاجت نباشد ما را این که فرستادند و بعضی فرمودند که کلام
ما مودود است و معنی و است بر قول الله تعالی که چند است
فرستادم ما آن چیزی را که بودیم ما فرستادیم چیزی را که تو بفرستی
شکایت و بالک است که آن کانت نمردن نماندست بنوعی و بعضی
الله تعالی و ائمه مکرر و او را کرد که او را کرد و بعضی
علیه السلام و قرآن کرده شد است نیز صحت بر این ظاهر آنکه کانت
و صحت و قرآن از خاندان و بعضی از کانت و بعضی از کانت
آنست که شهادت از جهت اشتهار نکردن بآن که نموده و بعضی
آنست که اینده است و در هر دو کانت و بعضی از کانت و بعضی از کانت
چندین کلمه و باز و در هر دو کانت و بعضی از کانت و بعضی از کانت
او را از ایشان طرفید و آنچه را که فرستادند با کسر و کمال و بعضی

والفقران

والفقران و بعضی از کانت و بعضی از کانت و بعضی از کانت
ایشان را باین کانت و بعضی از کانت و بعضی از کانت و بعضی از کانت
فرمودند که لا کون قوی ایضا و بعضی از کانت و بعضی از کانت
ایشان را بنوعی از کانت و بعضی از کانت و بعضی از کانت و بعضی از کانت
ناله و پیستایند و مادر و پدر و برادر و خواهر و برادر
در محله که در آنجا بودند و فرشته که آن حضرت را بر عیبه السلام است
و در این کلام است که لا کون قوی ایضا حضرت شمر است
محله که آنجا بودند و در این کلام است که بنوعی حضرت مصطفی علیه
علیه السلام و کمالنا از این و بنوعی ما من این یعنی فرستادند
یکی یعنی حاجت نباشد ما را این که فرستادند و بعضی فرمودند که کلام
ما مودود است و معنی و است بر قول الله تعالی که چند است
فرستادم ما آن چیزی را که بودیم ما فرستادیم چیزی را که تو بفرستی
شکایت و بالک است که آن کانت نمردن نماندست بنوعی و بعضی
الله تعالی و ائمه مکرر و او را کرد که او را کرد و بعضی
علیه السلام و قرآن کرده شد است نیز صحت بر این ظاهر آنکه کانت
و صحت و قرآن از خاندان و بعضی از کانت و بعضی از کانت
آنست که شهادت از جهت اشتهار نکردن بآن که نموده و بعضی
آنست که اینده است و در هر دو کانت و بعضی از کانت و بعضی از کانت
چندین کلمه و باز و در هر دو کانت و بعضی از کانت و بعضی از کانت
او را از ایشان طرفید و آنچه را که فرستادند با کسر و کمال و بعضی

والفقران

المستحق

[illegible]

ماہنامہ عقدا

[illegible]

مؤيد انست

خسته
در
سایه
ای

[illegible]

صاحب شکر

[illegible]

فوقه

و پس بماند و همه خلوق را آدمی از قطع که آنرا نشان میگویند و خلق و
 عالم میگویند و فرزند خلق را عادت است که دوست از نشانهای بسیار
 شاید نشانها که قادر باشد بر عادت که از آن آسانترست و بعد از این ذکر
 و بلا یقین قدرت خود را و گفت جلاله **عزّه** **جبار** **الکبری** **شبه** **الاحقر** **نازل**
بغیر **ز** **نشانها** **که** **از** **خدا** **که** **از** **فرید** **ال** **ز** **بانی** **نشانها** **از** **درخت** **بیشتر** **است** **فلا** **است** **نشد**
تو **قول** **و** **رسم** **بر** **جلال** **الان** **درخت** **شما** **را** **فر** **خستید** **است** **و** **بعضی** **نشانها** **که**
در **پرتو** **اصل** **ان** **است** **از** **درخت** **و** **بعضی** **ای** **سختتر** **است** **و** **فر** **و** **نداند** **آن** **و** **درخت**
سنگ **که** **از** **عادت** **کو** **نشد** **و** **یک** **عقار** **کو** **نشد** **و** **عادت** **را** **بر** **خاسته** **که** **از** **ایا**
نشانها **باید** **شد** **یک** **نشان** **خ** **از** **درخت** **میر** **که** **نشد** **و** **یک** **دیگر** **از** **درخت** **عقار**
میر **که** **از** **این** **بیشتر** **باشد** **و** **تر** **بر** **وجی** **که** **ای** **بسیار** **کند** **باشد** **یکی** **از** **این** **و** **یک** **دیگر** **نداند**
بعلت **و** **و** **بسیار** **نداند** **نشانها** **که** **در** **این** **بسیار** **نداند** **که** **در** **خود** **درخت** **است**
یک **دیگر** **درخت** **جلیل** **و** **بیشتر** **نداند** **بر** **مجموعه** **که** **عقل** **که** **بسیار** **قادر** **باشد**
بسیار **نداند** **و** **در** **این** **درخت** **که** **از** **آب** **میرفت** **باشد** **با** **وجود** **خدا** **نداند**
آب **و** **است** **بسیار** **نداند** **و** **قادر** **باشد** **بسیار** **نداند** **اموات** **و** **دیگر** **که** **در** **خود** **نداند**
خود **بیشتر** **نداند** **که** **بسیار** **نداند** **بعد** **از** **ان** **و** **وقت** **جلیل** **را** **و** **است** **که** **عقل** **نداند**
و **لا** **خیر** **ایا** **نداند** **آن** **خدا** **که** **از** **فرید** **است** **آسمان** **را** **و** **بسیار** **نداند** **و** **بسیار** **نداند** **و** **بسیار** **نداند**
جسم **همانها** **را** **و** **بسیار** **نداند** **و** **عقل** **نداند** **آنها** **بسیار** **نداند** **که** **عقل** **نداند** **و** **وقت** **نداند**
قادر **نداند** **که** **خلق** **کند** **مثلا** **و** **بسیار** **نداند** **با** **وجود** **خود** **و** **حقایق** **ایشان** **نداند**

قد فرغنا

١٠٠

[illegible]

انزلنا به

مدرسه کمالیه بخارا

[illegible]

المزق

و بعد از این که در میان ایشان اتفاق افتاد و هر یک از ایشان را به جای خود رسانیدند و هر یک از ایشان را به جای خود رسانیدند و هر یک از ایشان را به جای خود رسانیدند

خواہ

... و ...

زنده
چاره
عجب

[illegible]

۲۰۰

[illegible]

در آستانه هر خیزش
نقشه بهارستانه قوی
خانه نرسیده به جوی
مار بر کوهستان خورشید
بفرز و در دهستان
در شرف و در آستان
بیدار از نیت خورشید
خود خلق و در خورشید
کروالد و کربله و در آستان
فرست بهار و نیت رزق

در آستانه هر خیزش
نقشه بهارستانه قوی
خانه نرسیده به جوی
مار بر کوهستان خورشید
بفرز و در دهستان
در شرف و در آستان
بیدار از نیت خورشید
خود خلق و در خورشید
کروالد و کربله و در آستان
فرست بهار و نیت رزق

✓

[illegible]

فرمود که خدای عز و جل انرا فاستغفر بالله من المظالم ان
 بعضی خواص که قرآن بخواند عود با الله است استغفر بالله من المظالم
 یعنی بگوید بنام میجویم بخدای انرا بگوید و سر از مرتبه حدی
 عز و جل اگر شیطان از شیطان مشتق باشد انرا بعد از ان
 غایت است بعد از صلوات بدین شیطانا المظالم و لا یغفر الله
 و ما یمن بود که انرا بدین شیطانا المظالم و لا یغفر الله
 اگر شیطان مشتق از شایع باشد فالاشاعره و شیطانا المظالم
 البطلان انهم نکره و نکره نکره شده و در این باب عباد
 الله علیه و آله و سلم که عود با الله انرا فاستغفر بالله من المظالم
 بسم الله الرحمن الرحیم فقال البصیر بسم الله الرحمن الرحیم
 لا یغفر الله انما انرا در این باب و در این باب استغفر بالله
 گوید که انرا بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و گوید که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم
 عز و جل انرا در این باب و در این باب استغفر بالله
 کار نیست و ما در این باب و در این باب استغفر بالله
 بسم الله الرحمن الرحیم چهار مرتبه استغفر بالله و در این باب
 این استغفر بالله انرا در این باب و در این باب استغفر بالله
 عذاب که در این باب و در این باب استغفر بالله
 هر کس با خدا میخواند بگوید و در این باب استغفر بالله
 بسم الله الرحمن الرحیم و در این باب استغفر بالله
 او را بگوید

از ان
 استغفر بالله

بود و بسم الله الرحمن الرحیم اما انرا فاستغفر بالله من المظالم
 است یعنی بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و در این باب استغفر بالله
 بسم الله الرحمن الرحیم و در این باب استغفر بالله
 عذاب که در این باب و در این باب استغفر بالله
 فرمود انرا بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و در این باب استغفر بالله
 و با او استغفر بالله و در این باب استغفر بالله
 و در این باب استغفر بالله و در این باب استغفر بالله
 عز و جل انرا در این باب و در این باب استغفر بالله
 نام بگوید با خدا عز و جل و در این باب استغفر بالله
 بگوید انرا در این باب و در این باب استغفر بالله
 و در این باب استغفر بالله و در این باب استغفر بالله
 قدس است انرا در این باب و در این باب استغفر بالله
 و در این باب استغفر بالله و در این باب استغفر بالله
 کرد و در این باب استغفر بالله و در این باب استغفر بالله
 سواد و در این باب استغفر بالله و در این باب استغفر بالله
 مؤمنان و در این باب استغفر بالله و در این باب استغفر بالله
 اما انرا فاستغفر بالله و در این باب استغفر بالله
 با خدا عز و جل و در این باب استغفر بالله
 بسم الله الرحمن الرحیم و در این باب استغفر بالله

غورید

عبد بنده بود نیست که او امید مرگ خدایا بنیکه ایست علی ظاهر
بنده که کنایه آنست که آید و علی علم باطن میگوید بنده کنایه غایتی که
ز این مشهور بعد از آنکه بنده باطنی و چون بنده شدی تر ضایع باید داد
با ناله مولی معایت کند نیست بود خیر و در توحید توان گفت ایست یا ضایع
در بیان یا بر ضایع خوشتر است خاشاکم قمر لطفی عجب ای عجب طعنه ایست
بدان که محقق خواند سعید کاتبی رحمة الله علیه میگوید فطرت را در او
بر بر و خاک ساری که بهر در و در اجنه باشد بر بدن او کوباشد من هر که
کند بر در آن مقیم که در هر در و در کرم است از او میباشد و این مقام بخت
و استقامت از هر تر ضایع و عبد بنیکه مقام ضایع است که از طایفه دیگر کار
افتاد و ضایع کنایه از ضایع است و در کون و در آن کون نشسته بنده بود
یافت حاج که است و غلبه اما نشد و فرود گشت سبحان الذي اسر بعد ایش
بدانست که یا عجب که لا خوف علیک ایها الولد انتم عمر من بنیم ایست
پس ای عمر منوی بنیکه بنده بود و در علم بنده کار خلاقان جمله زینت میسر است
پس هر چه میسر شود از این خرد و جهان و این پستان سر و در غرقای بود عمر
از نیست خاک را و در آنکه بدو را نافر داشتند و ایام کشیدند و از نافر
پایه بنیوم بنیوم ایست افتاد جبر و من بنیوم جبر میگوید انشای بنیوم
و من بنیوم میگوید انشای بنیوم و در و در انشای بنیوم میگوید بنده که
میگوید در بنیوم بنیوم ایست خاک را که عجب که در و در انشای بنیوم
هم از نافر بنیوم و از نافر بنیوم و جبر و من بنیوم بنیوم بنیوم بنیوم

سخت که میگویند که آسمان میگردد و خلاق در آن است و باطل است
بدانکه بیشتر اهل تفسیر بر این اند که شعله جداست از آتش
کاد به شعله آتش بر شیطانیست و بداند که بر آتش است و بداند
و مستأجرهای خود است اما شیطانی که از برای زمین است
و در جمیع شیطانیست و شیطانی که از برای زمین است و شیطانی که
فیلد بر بیابان است اما اعتقاد بر این نیست که یک مقدار و مؤثر
در شفا و خود بسیار اند و کفایتی علم باقیست که علم با
معا و بیان انتقال کلام را از غیرت بخاطر باقی نگویم با برکت
صفت اشکات میگویند که در زمین است و در زمین است و در زمین است
الدنیا ما قبلش و در کوه صایع و مرده و بختی و ما شد آنرا است
مستخرج گویند چون دلایل عقلی یا ذکر بر وجود واجب الوجود
طایفه دیگر از ائمه یاران و ادیان که مقلدان با و اعراف کرده
از قرآن و کفر آن آورده اند و میگویند که با ایشان است و از ایشان
در حق ایشان گفت جمله آنرا گفتند و آنرا و اما در کتب ایشان
بیشتر بود از عذاب است و آتش سوزن و در دوزخ و این است
ست بر اینکه دوزخ جلا موجود است و گفته اند که در دوزخ و در
کسانی که کافر شدند و خدای خود را عذاب با وجود جنین و
جدا به دلایل عذاب جهنم عذاب دوزخ است و بدین صفت
او را ذکر گفت جلا عذاب و این است که انوار افکند شدند

کافران

کافران و فرهاد و دوزخ است و بداند که دوزخ را شیطانی است و از
درشت بیم ناک جوهر با کفر و بیشتر از دوزخیان که بداند ایشان
در دوزخ و با شعله و از خود با کفر ایشان و از دوزخ و دوزخ و دوزخ
تغیر و میگویند برین کفر و بیشتر و بداند که دوزخ را شیطانی است
با شعله و آب بسیار در آن اندک نگاه دارد و یکایک دوزخ و دوزخ
و از برای شوالین و از برای شوالین و از برای شوالین و از برای شوالین
از غش و از غش و از غش و از غش و از غش و از غش و از غش و از غش
عذاب با ایشان خود و بداند که خدای تعالی با ایشان و بداند که ایشان
الدنیا و بداند که دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ
و از برای شوالین و از برای شوالین و از برای شوالین و از برای شوالین
با کفر و بداند که دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ
بیشتر و بداند که دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ و دوزخ
خبر کردی تا شما را ایمان بودی و عمل میکردی و از برای دوزخ
عذاب بسیار است و بداند که ایشان و بداند که ایشان و بداند که ایشان
قالوا که بداند دوزخیان و بداند که دوزخیان و بداند که دوزخیان و بداند که دوزخیان
نزد برین بیگانه است و بداند که دوزخیان و بداند که دوزخیان و بداند که دوزخیان
و از برای شوالین و از برای شوالین و از برای شوالین و از برای شوالین
دوزخ و بداند که دوزخیان و بداند که دوزخیان و بداند که دوزخیان و بداند که دوزخیان
ما از دوزخ و بداند که دوزخیان و بداند که دوزخیان و بداند که دوزخیان و بداند که دوزخیان

خود سازند و از اول و آخر تا آخر از زبان فخر کند و نامش را بر زبان
ترسانان بیاورد و گفته شود که مرا شنیدند و او شیخان را و بر زبان
مردان بگفت باز حضرت و در عالم بیابان جاری کرد و
آستر او همان دایره ای مؤمنان را که فخران فرمود که گفتار
مرا و جبر و باید باز شنیدار کند گفتار خود هر چه خواهد باشد
او بداند که این است که خداوند عز و جل بفرموده است این است
با خود در زمین را که ثابت است آنچه از خود در لغت و شیخان
است که فخران را و ما را و او را و ایشان را و ما را و او را
هدیه شده و بعضی میگویند که این است لفظ اول است معنی
افضی که نام او را علمند فخران را و بعضی میگویند که این است و هر
کافران را بشیر بود که بر زبان و در دستان و اشکال را بر سر و عیان
و بر سر و دستان و شنیدار و قدس بود و میگوید بدین و بدین و بدین
که افسوسه و نهاده گویند که فخران شنیدار و دستان است
مرا و فخران که نام او را و فخران را و فخران را و فخران را
آنچه که بسیار بدین جبر و دستان را و فخران را و فخران را
خود را و او را و بدین که و فخران را و فخران را و فخران را
سازند و فخران را و فخران را و فخران را و فخران را
کار فخران را که فخران را و فخران را و فخران را و فخران را
باطل خود را و فخران را و فخران را و فخران را و فخران را

خاطر

[illegible]

مسور

[illegible]

[illegible][illegible]

لا بد من الحجة
صاحب
مؤمن
جنت

در مورد او فرمودند برادران من و میباید که در پیش من است و چون که
کتابها را بر جلد کند و آنرا کتابخانه خوانند و پیشتر علیه آباء است
بر ۱۰۰ هزاره خوانند و پیاده ما سبقت فان گفتند که آنرا نیز این
اشیا را نهاده نوشته شد و آنرا کتابخانه خوانند و پیشتر علیه آباء است
کتابها را بر جلد کند و آنرا کتابخانه خوانند و پیشتر علیه آباء است
چون خوانند و آنرا کتابخانه خوانند و پیشتر علیه آباء است
یعنی از پیشتر و آنرا کتابخانه خوانند و پیشتر علیه آباء است
برادران من و میباید که در پیش من است و چون که
کتابها را بر جلد کند و آنرا کتابخانه خوانند و پیشتر علیه آباء است
بر ۱۰۰ هزاره خوانند و پیاده ما سبقت فان گفتند که آنرا نیز این
اشیا را نهاده نوشته شد و آنرا کتابخانه خوانند و پیشتر علیه آباء است
کتابها را بر جلد کند و آنرا کتابخانه خوانند و پیشتر علیه آباء است
چون خوانند و آنرا کتابخانه خوانند و پیشتر علیه آباء است
یعنی از پیشتر و آنرا کتابخانه خوانند و پیشتر علیه آباء است

کینه و مکر کنند و نامت و منفعت و خلفا را بصدق و کشف کافرا بکشد
میکنند که اگر قیامت و شمشیر و زلزله باشد چنانکه در حدیث مذکور است
خود بود و ما به پشت او بر سر چنانکه در حدیث مذکور است
و اگر ایما بر سر باشد باری بر سر باشد حق تعالی این را از سر استوار
اندر این بر سر کافران و مسلمانی از در قیامت کافران و مسلمانی
بجای کافران و مسلمانی از قیامت کافران و مسلمانی
در کافران بر سر باشد و اگر ایما بر سر باشد کافران و مسلمانی
بر سر کافران و مسلمانی از قیامت کافران و مسلمانی
مکلف و مکلف و کافران و مسلمانی از قیامت کافران و مسلمانی
چنانکه در حدیث مذکور است و اگر ایما بر سر باشد کافران و مسلمانی
بیاض کرد و کفایت حلاله ام که با سر بر سر کتاب و کتاب بنویسد
اما که در او از سر استوار باشد و اگر ایما بر سر باشد کافران و مسلمانی
و اگر ایما بر سر باشد کافران و مسلمانی از قیامت کافران و مسلمانی
کتاب که در او از سر استوار باشد و اگر ایما بر سر باشد کافران و مسلمانی
اما کتاب که در او از سر استوار باشد و اگر ایما بر سر باشد کافران و مسلمانی
ماطی میکند ام که با سر بر سر کتاب و کتاب بنویسد
علیه السلام که در حدیث مذکور است و اگر ایما بر سر باشد کافران و مسلمانی
سر کند و اگر ایما بر سر باشد کافران و مسلمانی از قیامت کافران و مسلمانی
قیامت که در حدیث مذکور است و اگر ایما بر سر باشد کافران و مسلمانی

مکلف

نیکو که حکم باطل میکند از بران خود این نیز هرگز نبوده است
شما باطل است و اگر او از بران خود باشد مسلمانی بر سر باشد
کافران و مسلمانی از قیامت کافران و مسلمانی
ماطی میکند ام که با سر بر سر کتاب و کتاب بنویسد
علیه السلام که در حدیث مذکور است و اگر ایما بر سر باشد کافران و مسلمانی
سر کند و اگر ایما بر سر باشد کافران و مسلمانی از قیامت کافران و مسلمانی
قیامت که در حدیث مذکور است و اگر ایما بر سر باشد کافران و مسلمانی

بعد کاد بر سر و خند و خور و مسجید کن و تیر و ماخذ بان خود
با دکن و بخار و صالح قبول کرد چون بعد کاه ایشان سبکی زیر کف
گفتند که تو اگر از این سبکی شتر ماده بزرگ آری بسیار ایشان سفید
موت و با بال ایشان و شتر و استی و ما بعد باشد که در حال بزیاید
و اگر بختی که ما را با تو و خند و تو ایام و شتر کن اگر ایام و اگر
شتر و ما را این که با تو بعد باید کرد چون سبکی ایشان صالح قبول
کرد و اندیش کرد و غنا که شد و از خند و شتر شرم داشت که تا این
مقصود را چون جابر ندید اول از ایشان عهد ها گرفت که دست
اگر این حدیث شتری پروانه شتر ایماه از این ایشان قبول
کردند و عهد ها پسند صالح علی بن ابی طالب از خند و عهد ها پسند
کرد و عهد ها پسند که با او ایماه از این ایشان قبول کردند
بعد از این عهد ها که آن کوه سبکی شتر گرفت و او شتر را در
شتر پروانه آمد بعد شتر کیشان طلب کرده بودند بسیار
ایشان و سفید و شتر و با بال و شتر که از این بلوی را سفید
بلوی شتر پسند کن و پروانه و آن عهد و آن عهد تا در شتر
مردم پسند گفتند که با او عهد که نزد یک کاه شتر بود بزرگ پسند
هر و در بعد از آن عهد و جزای خود کن کردن و آن کافران این
دیدند و ایمان نیاوردند و گفتند که صالح را و سبکی ایام و سبکی
بودند و ما و سبکی سبکی و سبکی ایام را از کاه شتر نگاه داشتند

و شود

و گفتند که اگر این سبکی شتر کاه ایشان باشد که بودند آب انکه ایام
و قوم از این بودند و میفرمودند که اگر کاه ایشان بود و سبکی شتر
اوست قامت بر سر هر و شتر شتر شتر ایشان از شتر شتر شتر
در میان خود و شتر صالح ایام هر و سبکی شتر شتر شتر و سبکی شتر
شتر و کاه آب خور و دانه ایشان او شتر پروانه سبکی شتر شتر
جاکه او ندید بر شتر و یک شتر شتر شتر ایشان بود
و شتر شتر شتر صالح پسند ایام هر و سبکی شتر شتر شتر
و شتر شتر شتر کاه را سبکی شتر شتر شتر کاه هر و سبکی شتر شتر
او ندید عهد ها پسند که با او ایماه از این ایشان قبول کردند
پسند بود و شتر و سبکی شتر شتر شتر با سبکی شتر شتر شتر
با کاه شتر شتر شتر و آن عهد شتر شتر شتر ایشان بود که شتر
چند کاه را با سبکی شتر شتر شتر کوه بود و از شتر شتر شتر
ایشان پسندند و در میان کوه ما فرد آمدند و شتر شتر شتر
شدند و شتر شتر شتر خود از سبکی شتر شتر شتر و سبکی شتر شتر
اگر ما بودی و شتر ایشان شتر شتر و سبکی شتر شتر شتر و سبکی شتر
شدند و آن شتر شتر شتر شتر شتر و سبکی شتر شتر شتر شتر
در شتر و در شتر بود با شتر خود و سبکی شتر شتر شتر شتر شتر
و شتر شتر شتر شتر و سبکی شتر شتر شتر شتر شتر و سبکی شتر شتر
پسند بود و شتر و سبکی شتر شتر شتر شتر شتر و سبکی شتر شتر شتر

27.

او گفته که شماره عاشقان و نایب باشد خود را قبول نکند و باو ایات
نشان بدهد ایشان سخن از عشق و ناله اول از زبان خود را ندانند و فرستند
و سره در عقل ایشان نشانی نماند و بعد از آنکه از کمال خود
اگر خود را می بیند بگوید ما را با این فرستاده از این کمال آمده و این سخن
خوشه ما را بر این فرستاده یکی سفید و یکی سرخ و یکی سیاه و او را از
نشینند که کدام از اینها قبول میکنند ایشان گفتند که سیاه را قبول
کردیم چرا که او را با این سیاه است باز او را از نشینند که شک قبول کردید
بلای خود متار که در روز کمال بشود و ناگفته اند از فرموده خداوند
بولا به ایشان پس شد و شد و شد و شد که با این آمد و کسب آن
و عاقل شد و زبان طبع هر چه بر کشا و نلکه ایشان را آمد
تو میگفت که بلا فرموده اند و در حال آمد بر سر و کمر بگویی
با ایشان که با این نشینند بلکه بلا کمال است و باو سپید و در روز
و فری فرستاده با او که در روز بر زمین چهار مرتبه که آنرا باو عقوبت
کند پس با او بروند و آنرا بر زمین چهار مرتبه مقدار مسواری
فراخ شایخ فرستاده که مو کاند گفتند ای تو به میدانی که این باو
روی زمین را فرستاد گفت و حق آمد و با او که بر سر زمین باو
انگشت بر زمین و در هر چه از آنکه خطی بکشند با ایشان خود و در آن
خط را از فرموده خداوند متار که با او فرستاده و میانه بسیار آن و آمد
که هیچ ضرر به ایشان نیست و بعد و دیگر بر هر چه رسیدند تا با ایشان
و ناگفته

و ناگفته

و ناگفته که با او با و در زبان بود و بفرموده بودند و شتر را
و زبان و فرزند آن خود را و فرموده بود و در خود حاضر شد
صفت کشیدند و ایشان را که با او مرگند از آنکه از آنکه از آنکه با او
یکانشان با ایشان از جای بر می داشت و بر سر و کمر بر می داشت
معد که می کرد تا در حال کشیدن مگر خطی آن که در کمال ایشان بود و
میشد و بر وقت و گفتند ای خطی که با این از آنکه از آنکه از آنکه
چند نشانی است که در میان با او نشینند و خود را از آنکه از آنکه
گفتند آنرا نشانی نیستند بلکه از شکار به شد و فرستاده شد
خطی که با ایشان نشینند و در میان با او نشینند و با او از آنکه از آنکه
و بر زمین نشینند و در میان با او نشینند و با او از آنکه از آنکه
بود با او نشینند و در میان با او نشینند و با او از آنکه از آنکه
شد و در میان با او نشینند و در میان با او نشینند و با او از آنکه از آنکه
که بجان و در میان با او نشینند و در میان با او نشینند و با او از آنکه از آنکه
با شد و این قصه را از تفسیر او برده شد و با او از آنکه از آنکه
فرمود که دعوی خداوند و آن کسب آنکه با او نشینند و با او از آنکه از آنکه
و آن کسب آنکه با او نشینند و در میان با او نشینند و با او از آنکه از آنکه
با شد که آن کسب آنکه با او نشینند و در میان با او نشینند و با او از آنکه از آنکه
نمیزد که آن کسب آنکه با او نشینند و در میان با او نشینند و با او از آنکه از آنکه
عم را آن کسب آنکه با او نشینند و در میان با او نشینند و با او از آنکه از آنکه

منازل

[illegible]

[illegible][illegible]

66

[illegible]

51

[illegible]

بازار و او بند عمر و متیغ و او بند عمر و متیغ و او بند عمر و متیغ
انجام عمر و متیغ و او بند عمر و متیغ و او بند عمر و متیغ

سفر دوم ما را بدین گشت شده و در خاک خونت عجلیده و غلبه بدو یکی از
ماتت ما را در خاک کرد ما رفیق بعد از آن وقت بیامدند و گفتند که
کدام از شما مرده را در خاک کردی و ما را هر سید که در خاک کرد گفت آن مرد
شما را در خاک کرد و من که در خاک بودم فلان موضع را یکی از برادران سوار شده بود
بود از پرت و نام او عز بود استماع فرموده بود و چون در سینه دو قبله
از برادران بخت شد یکجا جماعت سسل بودند و از آنجا دو و دو یک قبله کافر
و عجم شمریدند و در آن وقت آنکه در میان هر چند بلایست بر کوهی بود و در
انحال بلند شدن ای برادر که بیامد و در کار کرد و گفت ما آنجا تسبیح و را
و آنکه از کفر است و در آن وقت که کفر از کفر و در آن وقت که کفر از کفر
او از نفس است و از آنکه از کفر از کفر و از آنکه از کفر از کفر
سمعی از آنکه از کفر از کفر و از آنکه از کفر از کفر و از آنکه از کفر از کفر
عقلی از آنکه از کفر از کفر و از آنکه از کفر از کفر و از آنکه از کفر از کفر
بدو که قبل از آنکه از کفر از کفر و از آنکه از کفر از کفر و از آنکه از کفر از کفر
تجالد برادران از جهاد از کفر از کفر و از آنکه از کفر از کفر و از آنکه از کفر از کفر
بقول شریف از آنکه از کفر از کفر و از آنکه از کفر از کفر و از آنکه از کفر از کفر
دور از خود و در آنکه از کفر از کفر و از آنکه از کفر از کفر و از آنکه از کفر از کفر
میکنند و در آنکه از کفر از کفر و از آنکه از کفر از کفر و از آنکه از کفر از کفر
فراتر میگردانند و در آنکه از کفر از کفر و از آنکه از کفر از کفر و از آنکه از کفر از کفر
با آنکه از کفر از کفر و از آنکه از کفر از کفر و از آنکه از کفر از کفر و از آنکه از کفر از کفر

بکین

بکنند بشارت دهد و بیاورد و بگوید عطا حاصل آمد و اینست حق و در بدین تعریف است
مرکبها را که ایشان معاندند و کردند کثرتی غیر السطریه و السطریه
جماعه السطریه که خیره شدند بشارت دهد و بگوید ان شاء الله تعالی
تغایر عانی و غیره و اینها را که و بگوید غیر معاند علی الله تعالی
بگوید و ان شاء الله ان لا نقول الا الحق و الحق علی الله ان لا یوجد شیء که مسا
کانه بر مردم که هرگز نمی تواند بود و بگوید حق می یابد که مردم که
بشارت است میگویند که خداوند عطا فرمود و غیره بگوید تا ما فرموده است
و اینست که بشارت و حق میگویند اما این بشارت و از قول ایشان بهتر باشد که
مسئله بگوید که با حق معاند و ای فو که با ای مسکن و بگوید و ان شاء الله
مرکبها را که ایشان معاندند و کردند کثرتی غیر السطریه و السطریه
جماعه السطریه که خیره شدند بشارت دهد و بگوید ان شاء الله تعالی
تغایر عانی و غیره و اینها را که و بگوید غیر معاند علی الله تعالی
بگوید و ان شاء الله ان لا نقول الا الحق و الحق علی الله ان لا یوجد شیء که مسا
کانه بر مردم که هرگز نمی تواند بود و بگوید حق می یابد که مردم که
بشارت است میگویند که خداوند عطا فرمود و غیره بگوید تا ما فرموده است

ایضاً

از شرف و جاه
و ملک و زمین
کنید که بفرمان
باشد

کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
تهران

572

[illegible]

ایں کتب و نسخہ
میں سے منتخب
میں سے منتخب

ای قصبہ

[illegible]

در این کتاب
در این کتاب
از این کتاب

نیکو بند باشند حق تعالی بر تو نیکو کار شد بدی از ایشان که از آن
 نوشتند از راه مخلوق و عباد رسول الله صلی الله علیه و آله که در
 نوشتند و یاد گرفتند و می نگری که در وقت تو عالم بر پایستند
 فلا بد علی الله استعانتا ما یقران مع الکوام ابره من فی الکریم
 بقرآن بقرآن و آن باشد با تو هم بره باشد در مرتبه ای از نوشتند
 مغرب بر پایستند قول آن نوشتند گفت کرد و شد به اذن تو که خدا
 آنکر را به کار کرد او بر چه بنویستند و گفت و از آن نوشتند و بقرآن
 مقارن بر او بره نوشتند و بر پایستند الله علیه و آله و سلم
 مستکه و اما در وقت رسول الله صلی الله علیه و آله بود و در وقت
 خیر رسول الله صلی الله علیه و آله و خیر رسول الله صلی الله علیه و آله
 و او ای و دعا بر وی بسیار کرد رسول الله صلی الله علیه و آله و
 علیه السلام او را گفت که در کار من بفرمان و سرور و آنچه او را
 حق و سرور بر علیه السلام و او را گفت ایتم سکتا علیه
 کتابت که با بجزای بر با با ما بر و پس از این که در وقت
 آن ملعون شیراز کرد و در وقت و آن زمان بود که کاروان در
 صحرای روان آمدند و شتر گفت ای مردمان واقف باشید که در اینجا
 شیرازند چون شتر را رب گشای یاران من قتل کرد از محمد علیه
 علیه السلام بر فرزند من کار کند و اینجا می شد خلاصه بر در میان
 کردند و خواهر اند شتر را آمد و عجمی را که فرستاد و گفت ای

کتابخانه
خان حمام
کتابخانه

اصل

[illegible]

مقدمه بر خردمند و نایل شوی باشی ازین مجید و شکوه و شرف و
 مایه باشد و اما آنها را شکایت میگویند که اسباب اعظم برینستند و
 علیها پیدا شود بعد از آن در صورتی رسیده شود و قوی تر شود و
 لغات است باشد بر اعالیه گفتار و اما گفتار که این شریف
 ز اول سوره تا اینجا که یاد کردی پیش ازین قدم باشد و آنچه
 بعد میاید بعد از آن باشد و کوثر العفو و رحمت و چون قوت
 شد باطن اجتناب کرد و شود و هر یکی بر پیش میاید که در شریف
 و بعد از یاد و از آن آلوده و بر دوخته و بگریزده شود
 شریف یاری دشت و کف بر سید شود که آنچه که گفته است
 و بعد از این که از این کشتن در دوام جان باشد که چون
 غیر از دهر و مادی ساخته و پدید میاید باشد و
 بعد از این که در نه درجه کرده و جاه را یاد کردی ازین
 و چنین کردی که از دهر و جاه را یاد کردی و ازین
 درجه را به فرزند را از چشم اندازند و چون تا جو کنند
 بجهت از اندازند و گفتند و از هر یک یک از خود میاید و از
 الصمد میاید و چون تا نام را از بریند که از این که در شریف
 نامه هر کس بود و از این است که از شریف و چون اسباب را
 یاد کردی شود و از پیش بر شریف شود و گفته و از این که در شریف
 و در هر نفس اینده شود و از این که در شریف و از این که در شریف

[illegible]

۱۰۰

۱۰۰

و در این وقت با شد که در میان با شد تا آنکه علمه السلام
 را که برده افسوس و غم و اندوه دیدم و در آن روز که در آن
 حالی که بدیدم و در آن روز که در آن حالی که بدیدم و در آن
 ایستاد که بخت این چیزها که سوگند یاد کردیم که نمی دواند
 نیست بدین که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 علمه السلام و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 بلکه در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 باشد و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 علمه السلام و در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 چنین که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 بر آن که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 منم شد که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 خواهد شد که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 ایستاد که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 و چنانچه در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 و پستیای که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن
 که در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

١٠٠

بالتاريخين ١٣

خلاصہ تفسیر

نظام
خانی
نظام
نظام

عربی

عظمت و ابرو اش که هر که از دیدن ترساید بر کوه کشته بدین عشق
بند کوه و در آن آتش می افروخته و این چو از سر بر آید با جوشانده عشق
هر سال یکبار در این عشق حاضر می آید و از آن سر سبز و در آن بهشت
فرشته ها ناله می آید و چون که فرزند شریف از آن بهشت می آید
از دین برگردد فرزند شریف از آن مادر می آید که این آتش شریف
چو که در این بهشت و بقول و عبادت که سال به سال می آید و از آن آتش شریف
و از آن در هر کس بود و بقول و عبادت که سال به سال می آید و از آن آتش شریف
آتش را که از آن آتش شریف و بقول و عبادت که سال به سال می آید و از آن آتش شریف
هر سال یکبار در این عشق حاضر می آید و از آن سر سبز و در آن بهشت
فرشته ها ناله می آید و چون که فرزند شریف از آن بهشت می آید
از دین برگردد فرزند شریف از آن مادر می آید که این آتش شریف
چو که در این بهشت و بقول و عبادت که سال به سال می آید و از آن آتش شریف
و از آن در هر کس بود و بقول و عبادت که سال به سال می آید و از آن آتش شریف
آتش را که از آن آتش شریف و بقول و عبادت که سال به سال می آید و از آن آتش شریف

حال

حال از آن آتش شریف و بقول و عبادت که سال به سال می آید و از آن آتش شریف
و از آن در هر کس بود و بقول و عبادت که سال به سال می آید و از آن آتش شریف
آتش را که از آن آتش شریف و بقول و عبادت که سال به سال می آید و از آن آتش شریف
هر سال یکبار در این عشق حاضر می آید و از آن سر سبز و در آن بهشت
فرشته ها ناله می آید و چون که فرزند شریف از آن بهشت می آید
از دین برگردد فرزند شریف از آن مادر می آید که این آتش شریف
چو که در این بهشت و بقول و عبادت که سال به سال می آید و از آن آتش شریف
و از آن در هر کس بود و بقول و عبادت که سال به سال می آید و از آن آتش شریف
آتش را که از آن آتش شریف و بقول و عبادت که سال به سال می آید و از آن آتش شریف
هر سال یکبار در این عشق حاضر می آید و از آن سر سبز و در آن بهشت
فرشته ها ناله می آید و چون که فرزند شریف از آن بهشت می آید
از دین برگردد فرزند شریف از آن مادر می آید که این آتش شریف
چو که در این بهشت و بقول و عبادت که سال به سال می آید و از آن آتش شریف
و از آن در هر کس بود و بقول و عبادت که سال به سال می آید و از آن آتش شریف
آتش را که از آن آتش شریف و بقول و عبادت که سال به سال می آید و از آن آتش شریف

کجا نظر بر من که در بندت طریقه سبزه ایستاده ای
چو ایست که به جزو بر من و ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
این جزو را که در بندت بر من و ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
و نه بر من و ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
طریقه سبزه ایستاده ای
فرمای بازمانده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
الشمس و غیره ای که طریقه سبزه ایستاده ای
فراوان ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
بگوی و بگو ای که طریقه سبزه ایستاده ای
و اگر سعادتی باشد ای که طریقه سبزه ایستاده ای
ای که طریقه سبزه ایستاده ای
فرستاده ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
ای که طریقه سبزه ایستاده ای
کایه ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
ماده ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
بر من ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
ای که طریقه سبزه ایستاده ای
الله اعلم ای که طریقه سبزه ایستاده ای

در
این
صورت
الکفر

بر

بر من ای که طریقه سبزه ایستاده ای
باید نقد بر من ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
و نه بر من ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
بند تو ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
مطهر ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
که روی بگردان ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
صفت بازگشت ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
شمار کرده ای ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
توانم ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
سی ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
و ثواب ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
و ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
نشد ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
و نه بر من ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
ماده ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
و ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای
که در حد ایستاده ای که طریقه سبزه ایستاده ای

اوردہ ہو

[illegible]

معروف الفجر
 مذهب ابن
 و شاعر
 در مذهب
 دنیا و آخرت

سید علی

[illegible]

نہ

١٢٠

[illegible]

مختصر

بخش اول از نامه جد نامه الله و شوق بهر حق و حقیقت
و استغفار کند بود لغزش و تابش و گوی داشت صالح مرگ و
شیر و مار و گشت و گشت و در انبیا کرد نه سوله با دره ای کرد
و گشت و مار و شیر استخوان بجان فرقه بدعت نزد ایشان بود و
که کند و بدعت اشقا و در سوره فرقت فساد و احسان فساد
فقرت و بیک و بیک و بیک و بیک و بیک و بیک و بیک و بیک
نکند بود لغزش و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت
الحاج بیت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت و گشت
وین کار با هر بیت کرد و بود و بود و بود و بود و بود و بود
عظیم و بیک و بیک و بیک و بیک و بیک و بیک و بیک و بیک
وین کار با هر بیت کرد و بود و بود و بود و بود و بود و بود
کلا فراموش کرد و بدعت فساد و بدعت فساد و بدعت فساد
وین کار با هر بیت کرد و بود و بود و بود و بود و بود و بود
باز بهر کار و بود و بدعت فساد و بدعت فساد و بدعت فساد
وین کار با هر بیت کرد و بود و بود و بود و بود و بود و بود
بدعت فساد و بدعت فساد و بدعت فساد و بدعت فساد و بدعت فساد
آخرین کار را بزم و بدعت فساد و بدعت فساد و بدعت فساد
و بدعت فساد و بدعت فساد و بدعت فساد و بدعت فساد و بدعت فساد
صالح مرگ و بدعت فساد و بدعت فساد و بدعت فساد و بدعت فساد

[illegible]

او فرید و ازاد کرد و سجد به سبب کینه غلام است به خلف بود که او را
کنش از این بزرگوار است که او یکصد و شصت و شش ساله بود و شش
صاحب و مراد و بنده و موافق بود که او را شش و شصت و شش
اسلام کرد و در عهد او که ایام مملکت با شد و او را با او بود و با او
بدل از بزرگوار و ازاد کرد و او را شش و شصت و شش ساله بود و شش
صاحب و مراد و بنده و موافق بود که او را شش و شصت و شش
شاه و ازاد کرد و او را شش و شصت و شش ساله بود و شش
و ازاد کرد و او را شش و شصت و شش ساله بود و شش
تجلی او و بزرگوار و ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
اند و شش و شصت و شش ساله بود و شش
تا عالمیان بدانند که ایشان ازاد است و او را شش و شصت و شش
و عظیم و بزرگوار و ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
تا اسباب باشد و ما خلق را ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
نور ما و نور بزرگوار و ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
و نور عظیم از او را بزرگوار و ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
شکر ما و نور بزرگوار و ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
او را شکر بزرگوار و ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
که خلق را ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
صفت بر آنکه که حضرت دنیا مصلحت و بعد از آنکه و بعد از آنکه

و بعضی

و بعضی لغای مولی علی و مؤمنان و ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
تسبیح بزرگوار و ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
تا ما را که با او را ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
خلق را که با او را ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
کوی و ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
صفت با کینه و ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
نفس را که با او را ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
تا اسباب باشد و ما خلق را ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
و عظیم و بزرگوار و ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
تجلی او و بزرگوار و ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
اند و شش و شصت و شش ساله بود و شش
تا عالمیان بدانند که ایشان ازاد است و او را شش و شصت و شش
و عظیم و بزرگوار و ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
تا اسباب باشد و ما خلق را ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
نور ما و نور بزرگوار و ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
و نور عظیم از او را بزرگوار و ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
شکر ما و نور بزرگوار و ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
او را شکر بزرگوار و ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
که خلق را ازاد کرد و او را شش و شصت و شش
صفت بر آنکه که حضرت دنیا مصلحت و بعد از آنکه و بعد از آنکه

مکمل و ازاد کرد
مخاطب بزرگوار

[illegible]

13

بروز نمراد و از نزد طریق مذکور جز شرف و ازادگی که این نوع و در کمال حرب
امداد است چنانچه یک کس بداند چنان سودمند دارد که جز مستشور و جان
میرد نیست و البته این سخن را سوگند بخورم و بنشینم و بیارند چنانچه خود
بیارند و این اسناد بنده سی و نه سال چنانچه اسناد حردی اکثر بعضی
مروافه شده و اسناد بخاری سوره ملائکت و بعضی معانی اسمی از ا
افلاک و کونین یعنی سوگند بخورم و بنشینم و بیارند چنانچه خود
اضحی نموده و در وقت شغور و الی قیسمه معراج است و روز ولادت
مغایر بعد از وقت و الی قیسمه که وقت شغور و الی ولادت است و بعضی
کونین میخورد و روز ولادت بخار میخورد و ولادت بیست و سه سال از ولادت
بعضی کونین و الفی سوگند بخورم و بنشینم و بیارند چنانچه خود
وقت نیمه و الی سوگند بخورم و بنشینم و بیارند چنانچه خود
و الفی سوگند بخورم و بنشینم و بیارند چنانچه خود
چنانچه سوگند بخورم و بنشینم و بیارند چنانچه خود
و هر کس این سوگند بخورم و بنشینم و بیارند چنانچه خود
یعنی سوگند بخورم و بنشینم و بیارند چنانچه خود
نداشتند و بنشینم و بیارند چنانچه خود
خداوند بخورم و بنشینم و بیارند چنانچه خود
اوستا بخورم و بنشینم و بیارند چنانچه خود
بیست و سه سال از ولادت
و الفی سوگند بخورم و بنشینم و بیارند چنانچه خود

برج و دیوار

بدل
بدل بر صدر
لیکته البذر
شب کا رو
معنی رجب
نکسبت
۱۲

منقول

حیات
صفت

اشته قبل
و رعت
مأذون

جواب از جهت اجلا و تفصیل بر آنکه چون به چیزی را میگویند یا بر آن
کنند بگویند در دل ایشان خلق انسانیت من خلق جلد است و حیوانیت
جست و او نیاید و سوال خلق جمیع خلق جار و بر سر بیاید خلق
انسانیت من خلق من خلق من خلق من خلق من خلق من خلق من خلق من خلق
ایشان و اینجا جمیع است و جار و نیست که خلق جمیع بیاید سوال از آن
را اینست که بدان میباید که کور را بر سر بیاید و آنرا بر سر بیاید
کند و آن جار و خلقت با لا بطاعت است یعنی خلقت بی نیست که نیست
نشود و خلقت با لا بطاعت جار نیست چگونه و آنی است که نیست
بیست و نه و و این تعلیم بود چنانچه معلوم کرد که هر که از آن تعلیم میکند
چنانچه اگر خداوند آن تعلیم را از او بر سر بیاید آن کرم و آن و آن تعلیم
دوم گفت چنانچه و آن است که هر که از آن تعلیم بر سر بیاید آن کرم و آن
تو بر سر کور را بر سر کور که آنکه با سوزن بیاید بر سر کور و آن
چنانچه آن تعلیم که بود آن تعلیم که بود آن تعلیم که بود آن تعلیم که بود
اگر فایده بودی که درین تعلیم مانی و نه از آن کور و آن تعلیم که بود
و به تو بیاید و آنجا که درین تعلیم و آن تعلیم که بود آن تعلیم که بود
سر ما و آنرا بر سر و آن تعلیم که بود و آن تعلیم که بود و آن تعلیم که بود
بجای آنجا که بیاید آن تعلیم که بود آن تعلیم که بود آن تعلیم که بود
ادی را آنجا که در آن تعلیم که بود آن تعلیم که بود آن تعلیم که بود
و آنجا که بیاید آن تعلیم که بود آن تعلیم که بود آن تعلیم که بود

قال رحمه الله عز وجل

و خط

و خط که مقدم است و در عادت بر سایر علوم و حیات علم و خط و کتابت
و غیر از آن خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط
و این خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط
سور از اول و با خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط
ادی و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط
آن را که بیاید خود را استیفا و نیاید و آن کور و خط و خط و خط و خط و خط
بی این معانی که خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط
طه آن خط و خط که مستحق خود باشد و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط
مستحق شود از هر خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط
خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط
میکند و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط
نوعین بود و این معلوم شود که خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط
و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط
ازین سخن او گفت که خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط
نور و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط
فرستاده خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط
آن معلوم کرد که خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط
مر سید با خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط
صلی الله علیه و سلم که خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط و خط

مفتاح

ک

[illegible]

مع مقدم بود
از پیغمبر علم

...

[illegible]

پادشاه حسین

1951

تقیب

وَرَدِي

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

در
خداکش

[illegible]

بسم الله

[illegible]

۷۰۰

کتاب

از میان زمین ز غارتها ستاد آید و از بدی قتل برچوندم و ما بد
دنا انفسا سرور بد چو پیل شتر وین شتر الفتنه از لطف و از بدی
بیکر هادی کنند و بدست در گزها و هادی کنند مکرش و عیش
خمر کا پیل اسوار و اسکار و از بدی بد چو پیل اسوار بد خوا کنند
چنانکه در گواشی و غزاة آورده دست که شب از این سوره آن بود که
رسول صلی الله علیه و سلم را هادی کرد و بدی و بدی ابن اعظم
و غزاة رسول صلی الله علیه و سلم شهادت از هادی بود و ما
شد بدی و بدی خود محمد بن قریب داشت و هادی را
ما را کرد و بدی رسول صلی الله علیه و سلم در خواب بود که
و هادی را بدی که در بدی رسول صلی الله علیه و سلم
ما را بدی و بدی که داشت او را هادی کردند و بدی رسول صلی الله علیه و سلم
جاوید کرد که بدی ابن اعظم و هادی را بدی رسول صلی الله علیه و سلم
از شانه را بدی کردند و در بدی شانه را بدی کردند و بدی
ز کمان از بدی کردند و از بدی کردند و بدی کردند و بدی کردند
کردند و در بدی کردند و بدی کردند و بدی کردند و بدی کردند
جاوید و بدی رسول صلی الله علیه و سلم کردند و بدی کردند و بدی کردند
باب چو رسول صلی الله علیه و سلم خواب بدی کردند و بدی کردند و بدی کردند
یا شد بدی رسول صلی الله علیه و سلم کردند و بدی کردند و بدی کردند و بدی کردند
آورد و بدی کردند و بدی کردند و بدی کردند و بدی کردند و بدی کردند

والله في ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانه انك نفسا عذاب الله
الكرهين بذكره ورحمة راسخون في محبة بذكره في ان لا يكون
ملكوت كل شيء والله عز وجل انكر بذكره ورحمة راسخين في
بذكره مولاهم واولادهم واولادهم واولادهم واولادهم
بقدر ما فاقهم في محبة بذكره واولادهم واولادهم واولادهم
وبوراء بذكره انك ما فاقهم في محبة بذكره واولادهم واولادهم
الكرهين بذكره واولادهم واولادهم واولادهم واولادهم
الله الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله
الابن عزيز الحكيم ورحمة راسخين في محبة بذكره واولادهم
حقيقة وطريقه وشرعته ورحمة راسخين في محبة بذكره واولادهم
مكتوبه في كتابه بذكره بذكره بذكره بذكره بذكره بذكره
بأخوه واولادهم واولادهم واولادهم واولادهم واولادهم
والله اعلم بالصواب عن عبده المذنب

والله اعلم بالصواب

[illegible]

موسی علیه السلام بطور بسیار از مشکله سوال کرد که یا معشر من درگاه
مرا خوب است بعضی گفتند که این دو عدد یکی را و عدد دیگری را
اما نه اینها را و در حضرت عرفة اسرار کرد و در شبش یکبار نماز
و در روز میان نگذاشت و چون موسی علیه السلام مشغول شد بنگاه
داشت و در عرفة و در آنجا بر او و علی کرد تا آن شبش ها آمد
او افتاد و بنسبت در حضرت شد و در جل و در او را از آن غفلت
بیدار کرد و فرمود که ای موسی اگر مرا عرفة العین غفلت فرموده
اینه اتعالمها و من عینها از بن شبش ها را در عین شبش حضرت
اعلی علیه السلام علی کرم الله وجهه فرمود که خدا را از شر باری و عین
آن بسیار و بیدار باشد و چون بعد رسید نوم کرد و بقیه
داشت که در بن عینا ذکر سینه مستقیم است نه نوم فرمود
سینه مقدمه نوم است و چون مقدمه نباشد وجود خدا در صورت
نبش اما بجهت جانها در عرفة غفلت فرمود ذکر کرد و نیز فرمود
بود که در نوم در مقام و از شر خوب سینه سینه سینه
نقدیم سینه بر نوم با آنکه در مقام نفی گفتار است و بنیاد نما
بر تقیاد وجود تواند بود و الله اعلم الغیبات و فی انوار
خاصه حضرت است هر چند در آسمانها و زمین است و بیدارگاه
عزیزه او بیدار و او خداوند از یکه کار جهت و از شر باری جانها
مستقیم است من و الله یستقیم عینا او با آنکه در عین کمال

مشتاقان کندی و از آنکه بطریق شفاعت و وسیله حضرت مکرّم بنی
حضرت او و غرض از آنکه از آنکه مکرّم با ذمه حضرت و وجه
او که بر وجه عارف و مکار و با شکر بیاید و شکر که
از این آیه و عقاید مشتاقانست که میگویند احسانم با
مشتاقانست و میگویند نزد حضرت خداوند بفرمان ما بیاید و
و که خدایم میگوید هر چه که بخواهد بفرماند و آنچه بخواهد
و هر چه که بخواهد از این شفاعت بخواهد بفرماند از او بخواهد
آخرت یا آنچه از دنیا بخواهد و هر چه بخواهد و آنچه از دنیا
بخواهد و او را که بخواهد بفرماند یا آنچه بخواهد و با شکر
علم از حضرت مکرّم بنی و که میگوید که حضرت مکرّم بنی و
که میگوید و در کتاب میگوید مکرّم بنی و او را که بخواهد
چیز از علم او مکرّم بنی و او را که بخواهد که بخواهد
و نای بود و در بعضی تفاسیر که بعضی در مابین میگویند
بر امید شفاعت حضرت مکرّم بنی و که میگوید و اعلا میفرماید
که ایشان هیچ دانی ندارند و میگویند که ایشان را شفاعت
و شفاعت ایشان بیاید و با شکر و سید الشهدا و
آنچه بخواهد از سید مکرّم بنی و از سید مکرّم بنی و از سید مکرّم بنی
مقتدر از این کلام هر چه بخواهد و نصیر غفلت و بفرماند که از حضرت
باری بخواهد و از حضرت مکرّم بنی و از حضرت مکرّم بنی و از حضرت مکرّم بنی

کفایت کند و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی
علم سلطانیست و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی
که میگوید و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی
مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی
نزد مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی
سید مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی
صفت حضرت مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی
مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی
و که با شکر مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی
و که با شکر مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی
و الله اعلم بالصواب و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی
ایشان در میان حضرت مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی
و که با شکر مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی
کا و بدین مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی
مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی
مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی
نمی آید بر حضرت عزت او که با شکر مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی
حضرت او را که با شکر مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی
بطل و شرف او نیست نماید هر چند بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی و از آنکه مکرّم بنی

از خود نایب و بیکار نامرد اجابت میباید و به شما از راه جمله آنست حضرت
 اسید مختار علیه السلام فرمود که خداوند عز و جل از این امر عالمی
 تر از آنست که کسی بداند این آیه از ذات نمایند عشر با صدقه در شصت روز
 امر کند بنویسد بیکبار و او را محو گرداند بدینان اول و ثانی و سزا
 و بیکار با دعا و گفتگو نماید و باشد در حدیث دیگر فرموده که هر
 بخواند آیه الکسری را بعد از نماز پنجگانه و بعد از نماز شب و در
 روز دامن و در شب است آنکه هر که چون بخواند در روز و در شب و در نماز
 نمواند مگر فریاد کند این آیه سکر صدیق و با بانی و نیز فرمود
 که هر که مداومت نماید بخواندن این آیه بعد از نماز پنجگانه
 از دنیا بماند و جای خود را در بهشت نماند و از هر روز
 ضعیف و مکرر ایان کرد و از هر شکسته و فقیر ببرد و روزی او
 از جای برسد که در کائنات او بود و نیز روایت است از سلطان محمد
 خفیه علیه السلام که گفت هر که این آیه را هر روز بخواند
 شد عرجات بود بر زمین کوسا شد و در جای پادشاه بود و در
 زمین و در افتاد و نایب امر شود و نایب طایفه گردان شد
 و هر یک دیگر منجور داند تا نبش بر شود و این حدیث صحیح شدند
 و از خود او را و خدا کرد تا ایشان را فرمود که گفتش نمایند که
 این بشو نشو چه بوده است بعد بنویسند آمدند از نزد او
 اگر کسی خبر از شدند و نسنند که او را و ایشان را چه بوده است

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible][illegible]

والله اعلم بالصواب

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

الاسم

این اسم را خواند بر سر کینه از دل و در دهان
کند و مؤثر کند و در عالم بیعی یک و با بصفت علم هر که
بعد از نماز این اسم را صد بار بخواند و قدر عالم انبیا را از آنجا
کشف کرد و با حق بیعی نشد کند و در نزد و میشت و یقیناً
حکمت و کشاده کنند و آن به فرزند و علت و گفته اند از آنکه کنند و
دلها به عزت و مدحت و کسرت کنند و از آنجا به عزت و میرند و گفته اند
ای قضا کنند و از راه به عمل ندهند و از آنجا به عزت و میرند و گفته اند
از راه به بدنها بر ندهند و اگر باشند مرد و زن هر که این اسم را
لغز و مانا نوبست و بخواند و مؤثر است و از آنجا به عزت و میرند و گفته اند
بیعی و کشاده سازند و از آنجا به عزت و میرند و گفته اند
حکمت و هر که این اسم را در وقت صبح دست برداشته و بار
بخواند و دست بر روی فرو و آنرا هر که حاجت مند غشوق که اند
کسی به عزت و فواید بیعی و فرو و عزت و هر که این اسم را
از بر او و فواید شرفان بخواند و مؤثر است و از آنجا به عزت و میرند و گفته اند
شرف شرفان بخواند و مؤثر است و از آنجا به عزت و میرند و گفته اند
مرد و میان شریف و میان عزت و از آنجا به عزت و میرند و گفته اند
غلبه بر هر که باشد و مؤثر است و از آنجا به عزت و میرند و گفته اند
هر که در شب و شب و یا چشم بعد از نماز شام و یا بعد از غروب
این اسم را صد بار بخواند و از آنجا به عزت و میرند و گفته اند

و حاضر کنند و کلام و نذرند هر که در این روز بخورد و یا بنوشد یا بپزد
اطفال برنج باشد این استیم بر کوزه خالی اند و بعد از آن بر آب
کند و از آن آب بخورد این صبر و اخلاص و اطفال خود را که بپزد
و اگر استیسی باشد این استیم بر خاگ خورند و آب بر کنند و بپزند
یا خست ای صبا کنند بپزند و اگر در روز زیارت و کینه اند که ای
گاه شونده یا بپزد یا بپزد یا بپزد یا بپزد یا بپزد یا بپزد
یا بپزد یا بپزد و دانست بهر چه بپزد کند اگر کینه و رنند عاقل
و یا در خمر صانع باشد صانع دست بر سبزه او نهاده و در آن باشد
بست یکبار بگوید یا مریض را دعای او مستجاب شود و در روز زیارت
بپزد و او را بخورد ای سزاوار کندی و در دست در آن باشد و کینه
و اگر واجب او بود من سبزه افکار و افکار از سبزه بپزد و هر که
بپزد بپزد باشد یا بپزد باشد یا بپزد این استیم بر هر چه بپزد
و در روز زیارت نام که بپزد و ضایع شده را در میان مرغی نوسد
و چون بنم از سبزه کلام است و در هر کف دست نهاده و در آن آسمان
کند و در آن نام که بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
که ای نگاه بالکله و یا بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
کارهای و کفایت کنند هر که از سبزه آب یا آتش مر سبزه باشد این استیم
مرامد و دست کند و در آن روز و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
و غوث و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه

و حاضر کنند و کلام و نذرند هر که در این روز بخورد و یا بنوشد یا بپزد
اطفال برنج باشد این استیم بر کوزه خالی اند و بعد از آن بر آب
کند و از آن آب بخورد این صبر و اخلاص و اطفال خود را که بپزد
و اگر استیسی باشد این استیم بر خاگ خورند و آب بر کنند و بپزند
یا خست ای صبا کنند بپزند و اگر در روز زیارت و کینه اند که ای
گاه شونده یا بپزد یا بپزد یا بپزد یا بپزد یا بپزد یا بپزد
یا بپزد یا بپزد و دانست بهر چه بپزد کند اگر کینه و رنند عاقل
و یا در خمر صانع باشد صانع دست بر سبزه او نهاده و در آن باشد
بست یکبار بگوید یا مریض را دعای او مستجاب شود و در روز زیارت
بپزد و او را بخورد ای سزاوار کندی و در دست در آن باشد و کینه
و اگر واجب او بود من سبزه افکار و افکار از سبزه بپزد و هر که
بپزد بپزد باشد یا بپزد باشد یا بپزد این استیم بر هر چه بپزد
و در روز زیارت نام که بپزد و ضایع شده را در میان مرغی نوسد
و چون بنم از سبزه کلام است و در هر کف دست نهاده و در آن آسمان
کند و در آن نام که بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
که ای نگاه بالکله و یا بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
کارهای و کفایت کنند هر که از سبزه آب یا آتش مر سبزه باشد این استیم
مرامد و دست کند و در آن روز و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
و غوث و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه

آرد بپزد و او را بخورد هر که در این روز بخورد و یا بنوشد یا بپزد
و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
استوار هر که طغیانه آید طفل را بپزد و این استیم بر هر چه بپزد و بپزد
او بار و طفل را بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
شود و در آن یکبار بگوید یا بپزد یا بپزد یا بپزد یا بپزد یا بپزد یا بپزد
و در روز زیارت بپزد این استیم بر هر چه بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
بپزد یا بپزد و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
بروی غایب بود این استیم بر هر چه بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
یا بپزد یا بپزد و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
قیامت تر سبزه بود هر چه بپزد این استیم بر هر چه بپزد و بپزد و بپزد
و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
که بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
نوسد و این استیم بر هر چه بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
اما یا بپزد یا بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
باشد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
خواب شود این استیم بر هر چه بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
بگوید یا بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
آید یا بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد

و حاضر کنند و کلام و نذرند هر که در این روز بخورد و یا بنوشد یا بپزد
اطفال برنج باشد این استیم بر کوزه خالی اند و بعد از آن بر آب
کند و از آن آب بخورد این صبر و اخلاص و اطفال خود را که بپزد
و اگر استیسی باشد این استیم بر خاگ خورند و آب بر کنند و بپزند
یا خست ای صبا کنند بپزند و اگر در روز زیارت و کینه اند که ای
گاه شونده یا بپزد یا بپزد یا بپزد یا بپزد یا بپزد یا بپزد
یا بپزد یا بپزد و دانست بهر چه بپزد کند اگر کینه و رنند عاقل
و یا در خمر صانع باشد صانع دست بر سبزه او نهاده و در آن باشد
بست یکبار بگوید یا مریض را دعای او مستجاب شود و در روز زیارت
بپزد و او را بخورد ای سزاوار کندی و در دست در آن باشد و کینه
و اگر واجب او بود من سبزه افکار و افکار از سبزه بپزد و هر که
بپزد بپزد باشد یا بپزد باشد یا بپزد این استیم بر هر چه بپزد
و در روز زیارت نام که بپزد و ضایع شده را در میان مرغی نوسد
و چون بنم از سبزه کلام است و در هر کف دست نهاده و در آن آسمان
کند و در آن نام که بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
که ای نگاه بالکله و یا بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
کارهای و کفایت کنند هر که از سبزه آب یا آتش مر سبزه باشد این استیم
مرامد و دست کند و در آن روز و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
و غوث و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or date, located at the bottom of the page.

نماید و اگر کرده باشد با ما که آن ملک با کسی بجای آنکه او را کرده و او را
 از جمله بنود و نهائیکه در حدیث ظاهر و صریحست بگویند که
 و اگر کسی که بدین فکر در اسم و در بوی و ظاهر باشد یا برتبع این
 هر دو کار را به اسم و در حدیثست که در بنود و نهائیکه در حدیث
 بجای آنکه او را است بخشنند هر که این اسم را صداوت کند حق
 او را از شتر شش ماهه و دو سوسه او را و از پنج بعینه ای چه کند
 و اگر هم او نگیرد حق او در هر دو را میماند و در هر دو از جامه و در یک
 شتر شتر خرد و در هر دو در طوبی و سبوت جامع صفات کامل دعوت
 جلا و حرکات او شرف باشد غرض کند و در با آسان کند این اسم
 مزبور را بخواند و در هر یک از این گفت خود عقد کند و دست خود بر د
 باند باند که فرموده در میان این پنج جهت انداخته بخواند یعنی بنابر
 هر که بجای مبتلا شود این اسم را بر غرض از اعتدای خود خواند و دست
 بر آن مالد آن بدوین شتر کمالی یعنی ای بنابر آنکه هر که این اسم
 مزبور را در هر چه از این نام بخواند و در هر یک از این نام بخواند یعنی
 آن بخشنند و عطا کند این اسم هر حدیثست که در بنود و نهائیکه در حدیث
 نیست یا کمالی یعنی ای بنابر آنکه هر که این اسم را بخواند و دست
 و فقه که بفرموده خواند شد این اسم را بستم با هر بخواند و در هر یک از این
 اسم بخواند یا حاضر بخواند که در هر یک از این اسم بخواند و در هر یک از این
 حدیث است که در حدیث آمده با هر بخواند و در هر یک از این نام بخواند

در این کتاب از حضرت امام رضا علیه السلام نقل شده است که هر کس این کتاب را بخواند...

56

[illegible]

کتابخانه عمومی مجلس شورای اسلامی
تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۶۱

三

[illegible]

محمدرضا خان بهادر
پسران بهادر خان
انگلیس

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بکسر و در ایام اول سال و در ایام اول سال و در ایام اول سال

و اما در این کتاب که در این کتابخانه است
در این کتابخانه است

[illegible][illegible]

در منابع النبوة و در اکثر اوزان مذکور است ولادة باسماوة الخ لنام رسول
عليه السلام در سال چهارم و دوم از حاکمیت نوشتوان بود از زمان بعثت عیسی
علیه السلام تا زمان ولادة پسر محمد کرم الله وجهه این عیسی در سن شصت
سال بود از زمان که کشته شد تا ولادت شصت و یک سال بود از زمان
ابراهم علیه السلام تا هجرت به مکه هفتصد و یک سال رفت و از زمان نوح
علیه السلام چهار هزار و چهار صد و یک سال از زمان آدم علیه السلام شصت
هزار و هفتصد و پنجاه سال بوده از زمان احواف قبل بنیامین که کشته
شد و شصت و دو هزار و دویست و یک سال بعد از طلوع صیحه صادق پیش
طلوع افتاب در سراسر همه بجانب مشرق و شمال و شمال و جنوب و جنوب
و جنوب آمد صلوة علیه بعد از نه سال این ولادة ابوبکر صدیق رضی
تعالی عنه و پنج سال بعد از آن حضرت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه متولد شد
بعد از دهم ماه از حبس در سبت سال که آن حضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه
متولد شد در سال سی و یکم آن حضرت ولادة امیر المومنین عمار رضی الله عنه
متولد شد در سال سی و یکم آن حضرت فرزند خان کعبه مقتضی کرده بودند
چنانکه قبل ازین موضوع در این الاوقات دعاء اودعی و در آن وقت
پنج غار حاضر شده بود در سال چهارم آن حضرت جبرئیل علیه السلام
در کوه هجر الوقت جاافتد در سبت چهارم رمضان روز جمعه بود
ظاهر شد و وی آوده که سوره اقرآن نازل شد بعد از دو سال
ولادة فاطمة زهرا است رسول علیه السلام بود در
سبت چهارم و شصت عام بوده امیر المومنین

امیر المومنین حضرت عمر در میان کافران همراه بودند و احوال علیه
السلام کلاستر کافران بودند و محمد غنی کرده غلبه رسول علیه السلام
کرده بودند بعد از چندین مدت حضرت عمر مسلمان شدند بعد از آن
مسلمانان را قوه یافتند و در سال پنجم بعد از و حج بعثت صحابه پیش رفتند
در سال ششم بعد از و حج امیر المومنین اکثر قبایل عرب را مسلمان کردند
در سال هفتم بعد از و حج وفات ابوطالب عم رسول پدر علی رضی الله عنه
در سال دهم بعد از و حج وفات حضرت کبریا رضی الله عنه
بعد از آن پیغمبر علیه السلام بطایف رفتند بعد از دو ماه
مراجعت نمود در آن سال معراج بار و در آن وقت در سبت
سبت هفتم رجعت نمود اکثر قول علماء مجتهدین است در آن شب پنج
وقت نماز فرض شده بعد از معراج از مکه به مدینه هجرت کردند
در سال دهم هجرت صومر رمضان فرض شد و قبل از آن معراج
در سال سوم بعد از هجرت جمیع یازدهم رمضان بود ولادة
امیر المومنین جبرئیل علیه السلام و در آن وقت در سبت
در سبت کوه احرار آن وقت دند ان مبارک آن حضرت امیر المومنین
حضرت امیر المومنین حضرت عثمان رضی الله عنه چندی اند در سال چهارم هجرت
ابن جبرئیل که وفات کرد روز سبت و درین سال روز
پنجشنبه و بیست و یکم شعبان بود امام حسین رضی الله عنه

[illegible][illegible]

عالمی خان با اسطیلا علیہ السلام
وہابیہ

میں نے اپنے ہاں دیکھا ہے
میں نے اپنے ہاں دیکھا ہے

میں نے اپنے ہاں دیکھا ہے
میں نے اپنے ہاں دیکھا ہے

میں نے اپنے ہاں دیکھا ہے
میں نے اپنے ہاں دیکھا ہے



میں نے اپنے ہاں دیکھا ہے
میں نے اپنے ہاں دیکھا ہے

قلعہ اعدہ

قلعہ مشق
میں نے اپنے ہاں دیکھا ہے

میں نے اپنے ہاں دیکھا ہے
میں نے اپنے ہاں دیکھا ہے

میں نے اپنے ہاں دیکھا ہے
میں نے اپنے ہاں دیکھا ہے

میں نے اپنے ہاں دیکھا ہے
میں نے اپنے ہاں دیکھا ہے

میں نے اپنے ہاں دیکھا ہے
میں نے اپنے ہاں دیکھا ہے

قلعہ مشق
میں نے اپنے ہاں دیکھا ہے

میں نے اپنے ہاں دیکھا ہے
میں نے اپنے ہاں دیکھا ہے

میں نے اپنے ہاں دیکھا ہے
میں نے اپنے ہاں دیکھا ہے

